

چریک قهرمان

[شهرود] یک روز قبل از اینکه آلبرتو کوردا این تصویر ماندگار را از چه‌گوارا، رهبر انقلابی کوبا ثبت کند، یک کشتی در بندر هاوانا منفجر و منجر به کشته شدن تعداد زیادی از خدمه و کارگران شده بود. کوردا که از روزنامه رولوسسیون برای پوشش خبری این مراسم به آنجا رفته بود، تمام تمرکزش بر روی فیدل کاسترو بود. کاسترو مشغول ایراد نطقی آتشین بود و ایالات متحده را مسئول این انفجار می دانست. کوردا حین کار خود، دو عکس هم از چه‌گوارا، همراه جوان کاسترو ثبت کرد. روزنامه این عکس ها را چاپ نکرد. ولی وقتی هفت سال بعد چه‌گوارا هنگام رهبری یک جنبش چریکی در بولیوی کشته شد و رژیم کوبا او را به عنوان شهید این جنبش در نظر گرفت، تصویری که کوردا از این انقلابی‌کلاه برسر ثبت کرد، به یکی از ماندگارترین شمایل او تبدیل شد. تصویر چریک قهرمان خیلی سریع به منبع الهام هنرمندان، وقایع و حتی آگهی های زیادی در سراسر دنیا تبدیل شد و بر روی هر چیزی، از اثر هنری



چوب به دست های ورزیل

[تهمینه مفیدی] ورزیل روستایی است که گرازها به مزارع آن حمله کرده و ویرانی به ارمغان آورده اند. روستاییان مستأصل در پی یافتن راه چاره و پس از بحث و مشورت بسیار استخدام چند شکارچی را بهترین راه موجود می دانند. شکارچیان شرگرازها را کم می کنند اما در روستا می مانند و وضعیتی بدتر از گرازها پدید می آورند. ساعدی عموما در آتارش لامکانی را برای وقوع رویدادی غیرعادی و غریب روایتش برمی گرزند. رویدادی که فضا را رمزآمیز کرده و فضای آثار ساعدی را به رئالیسم جادویی نزدیک می کند. لامکانی ساعدی در ایجاد احساس ترس، دلهره و اضطراب نقشی اساسی دارد و او با استفاده از این عناصر و به کارگیری از گرهای روانی شخصیت ها هسته مرکزی درام را شکل می دهد. استخاله یکی دیگر از ویژگی های آثار برجسته اوست. در داستان «عزاداران بیل»، مش حسن به گاو بیل می شود و در «چوب به دست های ورزیل» شکارچیان بعد از اینکه گرازها را از بین می برند در این



حیوانات حل می شوند. مخاطب در این نمایشنامه هرگز با هیبت گرازها مواجه نمی شود و تنها صدای آنها را می شنود. در حقیقت ساعدی قصد دارد به این نکته اشاره کند که آدمی از ترس ناشناخته ها و در شرایط استیصال، خود را از چاله به چاه می افکند و در تمامی عرصه های زندگی مصداق دارد. باری رساندن به تشدید بحران از جمله مصادب جوامع و افرادی است که از آشفتگی های روانی رنج می برند که آگاهی از آن ندارند. نمایشنامه «چوب به دست های ورزیل» نخستین بار در سال ۱۳۳۴ به کارگردانی جعفر والی در تئاتر سنگلج اجرا شد. جلال آل احمد پس از دیدن نمایشنامه «چوب به دست های ورزیل» نوشت: «اینجا دیگر ساعدی یک ایرانی برای دنیا حرف زنده است. برسکوی پرش مسائل محلی به دنیا جستن، یعنی این، اگر خرقه بخشیدن در عالم قلم رسم بود و اگر لیاقت و حق چنین بخششی می یافتم، من خرقه ام را به دوش غلامحسین ساعدی می افکندم.» □

آمورس پروس؛ فاجعه در چهارراه!

[امین فرج پور] همه چیز از چهارراهی در مکزیکوسیتی آغاز می شود (یا در آن تمام می شود)؛ چهارراهی که صحنه وقوع تصادفی سنگین است که زندگی حداقل سه نفر را به هم می ریزد و بر زندگی های افرادی شمار دیگری تأثیر می گذارد. این مایه محوری فیلمی است که مسیر گمنامی تا پیدایی را در یک چشم به هم زدن سپری کرد؛ مایه ای که خود کاگردانش هم بعدتر در چند فیلم دیگرش نیز به آن پرداخت تا تأکید کرده باشد که پژواک یک اتفاق تاجا که نمی تواند پرسد و چه قلب ها و زندگی هایی را پشت چهره زهای می تواند بلرزاند و از هم بپاشد. تاریخ سینما از آغاز تا کنون محل منازعه و نبرد سینما با ادبیات و فلسفه بوده و آمورس پروس (عشق سگی) فرجام این نزاع را نشان می دهد که چگونه خود سینما می تواند به ادبیات و در سطحی دیگر فلسفه تبدیل شود؛ آن هم در داستانی که نشانی از این دوندارد. اینکه چگونه می توان در پس و پشت داستان خلافتاران و سگ بازان و منحرفان و قاتلان چنین محصولی را دروید. کارستانی است که این فیلم به آن دست یافته است. آمورس پروس سه داستان از زندگی حاشیه شهر مکزیکو را روایت می کند. داستان اول حکایت اکتاویو و سوزانا است؛ زوجی در آتش عشقی ممنوع که چاره ای جز فرار ندارند. مشکل اما اینجاست که پولی در بساط ندارند. سگ قلمچاق شان ولی می تواند این مشکل را حل کند. اکتاویو سگ را به رقابت سگ باها می برد اما در آنجا پیروزی این سگ موجب نزاعی شدید و خونین می شود. ماجرا این گونه است که این سگ باعث مرگ سگ محبوب رئیس مافیای برگزارکننده رقابت می شود و رئیس مافیا هم از آنرا حتی چندتیر به این سگ شلیک می کند! اتفاقی که آن تصادف خونین چهارراه مکزیکوسیتی را کلید می زند. داستان دیگر حکایت دانیل، چهره موفق رسانه ای است که خانواده خود را ترک کرده و با مدلی زیبا به نام والریا زندگی می کند. والریا مادر تصادفی که در آغاز فیلم شد، پایش را از دست می دهد و این تراژدی بزرگی برای یک مدل تلویزیونی و عکاسی است. و داستان سوم هم داستان ال چپوواست. پیرمردی بی خانمان که به دنبال ارتباط با دخترش است که او را سال ها ندیده. او برای به دست آوردن پول ناچار می شود قتل شریک یک مرد پولدار را قبول کند. با این حال وقتی می خواهد در آن چهارراه نفرین شده هفتش را رتور کند، تصادف سهمگینی نقشه او را به هم می زند. تصادفی که حالا دیگر داستانش را می دانیم؛ اکتاویو که سگ زخمی اش را پشت وانت انداخته و برای رسیدن به بیمارستان عجله دارد، سر چهارراه به والریا می خورد که سرخوش و شادان از دیدار عاشقش بازمی گشته. آمورس پروس تأکید می کند که زندگی ها چه خطوط پیش بینی ناپذیر و حیرت انگیزی را طی می کنند و چگونه می توانند در جاهایی که کسی فکرش را هم نمی کند، با هم تلاقی کرده و چه فجایعی را بار آورند. مایه ای که کارگردان فیلم، آلخاندرو گونزالس ایناریتو بعدتر در فیلم های ۲۱ گرم و بابل هم پی گرفت و تمام ساختمان داستانش را بر دوش تصادف محض بنا کرد که می توانست رخ هم ندهد؛ اگر ثانیه ای در یکی از اتفاقات حاشیه ای داستان تغییری رخ می داد و مثلاً والریا بعد از خروج از اتاق دانیل کاری را می کرد که حالا نکرده نمی توان تعیین کرد که موفقیت غیرمنتظره آمورس پروس تا چه حد مرهون مضمون بحث انگیز فیلم و تا چه حد به خاطر

tell me a story

[بردیا برجسته نژاد] روزی روزگاری، در شهر شلوغ نیویورک، جایی که آدم ها آن قدر سرشان گرم زندگی است که فرصت نمی کنند به زندگی دیگران سرک بکشند، سه اتفاق بی ربط برای آدم هایی بی ربط در سه گوشه شهر رخ می دهد که زندگی شان را به کل دگرگون می کند. با چلو رفتن زمان، وقتی که این سه داستان را دنبال می کنیم، متوجه می شویم که نه تنها به هم بی ربط نیستند، بلکه چنان در هم تنیده اند که انگار سرنوشت در سه نقطه بذری را کاشته و منتظر نشسته تا میوه مشترکشان را تماشا کند. این اساس سریالی است با نام «یک قصه برایم بگو». وب سریالی با ژانر تریلر روانشناختی براساس سریال مکزیکی به نام «روزی روزگاری»، شامل دو فصل ۱۰ قسمتی است که «سی بی اس آل اکسس» آن را ساخته و از طریق اینترنت پخش کرده است. سی بی اس آل اکسس پس از دو فصل که اولی در ژانویه ۲۰۱۹ و دومی در فوریه ۲۰۲۰ پخش شد، ساخت این مجموعه را متوقف کرد. با وجود این، از آن جهت که هر فصل آن داستان و شخصیت های جداگانه ای دارد، می توان هر کدام را به تنهایی به عنوان یک مینی سریال مستقل در نظر گرفت و تماشا کرد. مهم ترین نکته ای که این سریال را به اثری جذاب و شاخص تبدیل کرده این است که هر کدام از سه اتفاقی که در شهر رخ داده و روندی که داستان شان طی می کنند تا در یک نقطه به یکدیگر برسند، بر گرفته از قصه کودکان مشهور و معروف است. بدین صورت که در فصل اول ترکیبی از سه داستان «سه خوک کوچولو»، «شنل قرمزی» و «هانسل و گرتل» را می بینیم. در فصل دوم نیز که داستان آن نه در نیویورک بلکه در نشویل می گذرد، با ترکیب سه داستان دیگر مواجه هستیم: «دیو و دلبر»، «زیبای خفته» و «سیندرلا». این داستان ها برای همگان آشنا هستند. همه چندین نسخه متفاوت از هر کدام را به صورت انیمیشن و فیلم دیده یا حتی کتابش را خوانده اند. اما ترکیب آنها که یک کل واحد را بسازند و تبدیل به یک اثر تریلر روانشناختی سیاه و تاریک شوند، همان چیزی است که باعث جذابیت این سریال شده است. هرچند که فیلمنامه در بخش های زیاد دارای ضعف است، اما می توان از آن به دلیل ساختار متفاوتی که دارد گذر کرد و از دیدن سریال لذت برد. □



● تاریخ سینما از آغاز تا کنون محل منازعه و نبرد سینما با ادبیات و فلسفه بوده و آمورس پروس (عشق سگی) فرجام این نزاع را نشان می دهد که چگونه خود سینما می تواند به ادبیات و در سطحی دیگر فلسفه تبدیل شود؛ آن هم در داستانی که نشانی از این دو ندارد. اینکه چگونه می توان در پس و پشت داستان خلافتاران و سگ بازان و منحرفان و قاتلان چنین محصولی را دروید. کارستانی است که این فیلم به آن دست یافته است.

بداعت روایی راوی بوده. اما نتیجه در هر دو صورت یکسان است: آمورس پروس بعد از نمایش در فستیوال کن با استقبال گسترده منتقدان مواجه شد. جایزه بهترین فیلم هفته منتقدان کن را گرفت و نامزد اسکار بهترین فیلم خارجی زبان نیز شد. مهم تر از اینها اما ظهور و تثبیت پدیده ای به نام ایناریتو بود که بعدها با ۲۱ گرم، بابل، زیبا، مرد پرندای واز گور برگشته جواهرات بی بدیلی به گنجینه سینمای جهان افزود؛ با اینکه از نظر بسیاری هنوز هم چنان آمورس پروس بهترین فیلم کارنامه اش است. □